



تاریخ انتشار: ۱۴ اسفند ۱۳۹۶ - ۱۵:۵۵ - March 2018 05

کد خبر: ۷۸۸۰

حجت الاسلام ایزدهی / جلسه ۵ (۹۶-۹۷)

## فقه سیاسی | دستور مراجعه به فقیه در حوادث واقع ناظر به امور اجتماعی است

وسائل - اگر حوادث واقع را امور کلیه و نوعیه گرفتیم، شامل امور شخصیه نمی‌شود، لذا منظور از حوادث امور عام البلوایی است که در جامعه اتفاق می‌افتد، مگر اینکه روایت مخصصی وجود داشته باشد؛ فقیه در بحث اجرا دخالت نمی‌کند، شأن اجرا و شأن افتا از یکدیگر جدا هستند.

به گزارش خبرنگار وسائل، حجت‌الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی، ۹۶/۱/۲۱ در چهارمین جلسه درس خارج فقه سیاسی که در مدرسه عالی فیضیه قم برگزار شد؛ به بحث وجوب کفایی پرداخت که متن درس در ادامه تقدیم می‌شود.

**خلاصه مباحث:** در روایت کلمه روات آمده است که به صورت جمع می‌باشد و این مربوط به رجوع در بحث افتا است والا اگر بحث حکومتی بود، می‌فرمود به اعلم مراجعه کنید، تا اختلافی به وجود نیاید.

در روایت دستور رجوع به روات صادر شده است و این نشان‌دهنده ولایت شأنی فقها در امر افتا است؛ ولی اینکه در صورت اختلاف فتاوی علما و فقها چکار کنیم، این مسأله دیگر است و از جای دیگری باید پیگیری کنیم، مسأله‌ای که ما امروز شاهد آن هستیم؛ یعنی تكثر علما و بالطبع تكثر فتاوا و آراء در قدیم نبوده، چرا که مناطق با هم در ارتباط نبوده‌اند.

اگر حوادث واقع را امور کلیه و نوعیه گرفتیم، شامل امور شخصیه نمی‌شود، لذا منظور از حوادث امور عام البلوایی است که در جامعه اتفاق می‌افتد، مگر اینکه روایت مخصصی وجود داشته باشد؛ فقیه در بحث اجرا دخالت نمی‌کند، شأن اجرا و شأن افتا از یکدیگر جدا هستند؛ لذا در زمان قبض یک فقیه فقط اظهار علم می‌کند و فقیه قدرت اجبار و الزام ندارد؛ یعنی نیازی نیست که حاکم اعلم باشد، چرا که حاکم وظیفه اجبار و الزام را بر عهده دارد نه افتا.

## اصل بحث:

اینکه روایت می‌فرماید به روات مراجعه کنید معلوم می‌شود که بحث احکام و افتاء می‌باشد و الا اگر بحث مباحث حکومتی بود طبیعتاً جهت جلوگیری از اختلاف می‌فرمود به اعلم مراجعه کنید، تا اختلافی به وجود نیاید ضرورتاً بحث مباحث حکومتی نیست به دو دلیل:

۱- وقتی روایت می‌فرماید به روات مراجعه کنید نه به معنای فعلی است؛ بلکه به معنای این است که اینها ولایت شأنی دارند، یعنی ممکن است در مقام تراحم قرار بگیرند، ممکن است اختلاف شود؛ در هر صورت اینها ولایت شأنی دارند، قاعدتاً باید به اینها مراجعه کرد، مثل علماء که در مسائل مختلف درجات متفاوتی دارند مثلاً یک نفر در یک مسأله خاص سوادش کمتر است.

ولی در مسأله دیگر بیشتر است، مثلاً یک عالم در تفسیر یکی دیگر در کلام و دیگری در فقه اعلم است، حالا اینکه این فقیه و عالم شأنیت دارد در مسأله خاص به او مراجعه کنیم یا اینکه اگر دو نفر با هم در فتوا تراحم دارند چکار کنیم، این مسأله دیگر است، سؤال راوی از امام همچنان که بحث افتاء را شامل می شود، بحث امور نوعیه را هم شامل می شود؛ لذا همین علما و فقها غیر از مقام افتاء مقام قضا هم داشته اند.

2- فرض کنید که تکرر در ولات و روات داشته باشیم اینکه جور در نمی آید و منشأ مشکل می شود، جواب این است که در یک منطقه مشکل بوجود می آید، ولی در مناطقی که اصلاً ارتباطی با هم ندارند؛ مثلاً یکی در کرمان یکی در اصفهان یکی در خراسان، هر کدام حاکمیت علمی شهر خود را داشتند.

امروز رفت و آمد زیاد شده و مرزها برداشته شده به اصطلاح جهانی شدن حاصل شده و بیشتر از یکی نمی شود، قبلاً یکی بود در یک زمان می گفتند بریم سراغ علماء، وقتی مسأله خطیر و مهم بود می رفتند، سراغ یک عالم بزرگ، همان عالم اعلم بود، وقتی مسأله عادی و معمولی بود به عالم محل هم مراجعه می کردند، منافات با این ندارد که عنوان روات حدیث بیاید عنوان عام است و شامل همه می شود، اگر می گفت رجوع کنید به فقیه، رجوع کنید به راوی، این شامل یک نفر بیشتر نمی شود.

### **سؤال: این روایت رجوع به علماء را ثابت می کند؛ اما گستره و دایره آن را مشخص نمی کند، اینکه در چه مسائلی رجوع کنیم؟**

جواب: اگر شما حوادث واقعه را امور نوعیه گرفتید یا اگر امور شخصیه گرفتید یا امور افتاء با امور قضا، هر چی گرفتید رجوع شامل همان می شود و حتی می توان گفت امور شخصیه را هم شامل می شود و شما حتی در دعوای خانوادگی هم می توانید به فقیه مراجعه کنید؛ اگر دو تا مؤمن با یکدیگر دعوا کردند، اگر در جامعه اسلامی اختلافی پیش آمد، اختلاف مالی که شدید شده، همه را شامل می شود، البته ما گفتیم حوادث واقعه شامل امور شخصیه نمی شود و عرفاً به این موارد نمی گویند حوادث واقعه.

اگر اطلاق را پذیرفتیم شامل همه این موارد می شود، مگر اینکه بگوییم روایت اطلاق ندارد؛ منظور از حوادث واقعه، یعنی حوادث عامه که اتفاق می افتد یعنی حوادث عام البلوایی که در جامعه اتفاق می افتد و شامل موارد و افراد زیادی می شود، مسائل عامه اجتماعی، مگر اینکه روایت دیگری بیاید و این روایت را تقیید نماید و تخصیص بزند و الا اگر حوادث واقعه را مطلق دانستیم این می شود که فقیه در همه موارد اختیار دخالت و صدور حکم دارد ولی ما می گوییم اطلاق ندارد؛ بلکه مراد از حوادث واقعه حوادث عام البلوی است و یقیناً امام هم نمی گوید هر اتفاقی افتاد برو سراغ فقیه.

**نکته:** فقیه در بحث اجرا دخالت نمی کند مثل جنگ، ایشان فقط می فرماید جنگ واجب است؛ ولی خودش وارد اجرائیات جنگ نمی شود شأن افتاء و شأن اجرا با هم متفاوتند، فقیه کاری به اجرا ندارد، شأن ولایت با شأن افتاء با هم متفاوتند، مثلاً قضا غیر از صدور حکم و غیر از افتاء و اجرای احکام است.

من باب مثال یک وقت بچه من از من می پرسد، بابا مدرسه خوب است یا بد؟ من از او سؤال می کنم مدرسه چطور جایی است؟ او جواب می دهد که مدرسه جایی است که انسان علم می آموزد و پیشرفت می کند و دانش اندوزی می کند.

من هم طبق این مشخصات می گویم: مدرسه جای خوبی است و واجب است که بچه ها به مدرسه بروند این می شود افتاء؛ ولی یک وقت هست که به بچه می گویم که برو مدرسه، حالت اول حالت افتاء

است؛ ولی حالت دوم طبق ولایتی که دارم وارد اجرائیات شده ام.

در افتا اظهار علم می کنم، اگر طرف مقابل انجام نداد من که قدرت الزام ندارم، حیثیت فقیه حیثیت اظهار علم است، مثل پزشک که به من می گوید چی بخورم، چی نخورم؛ الزام و اجبار که نمی تواند بکند، الزام در احکام با خدا و پیامبر است.

البته اون هم با اتکا به روز قیامت، در این دنیا که قرآن می فرماید «لا اکراه فی الدین» در آخرت حساب و کتاب می کنند و الا در این دنیا وظیفه فقیه فقط اعلام احکام خداوند است الزام هست؛ ولی الزام من عندالله؛ البته الزام در امور حکومتی و اجتماعی می شود کرد، ولی در امور شخصیه الزامی نیست.

مثلا فتوای آیت الله مکارم این است که سیگار کشیدن ممنوع و حرام است و در جمهوری اسلامی هم اداره دخانیات وجود دارد؛ یعنی اینها باید جمع کنند، ولی بر عهده فقیه نیست که در امور اجتماعی عمل کند.

پوشاندن مو واجب است است؛ ولی کسی عمل نمی کند و عمل که نباشد به درد نمی خورد؛ اینجا حکومت باید وارد شود، اینجا فقیهی که فقط حیثیت افتا دارد، فقط باید بگوید مثلا قبض ید دارد و فقط می تواند بگوید؛ اما در زمان بسط ید فقیه این مطلب گفته می شود، مثلا می فرماید جهاد لازم است و دستور می دهد بلند شوید برویم جهاد، اینجا می تواند الزام کند و الا مجازات دارد.

**نکته:** اینکه می گویم در بحث حاکم، اعلامیت موضوعیتی ندارد؛ به خاطر این است که حاکم می خواهد مردم را اجبار کند و این نیازی به اعلامیت ندارد؛ ولی در بحث فقیه اعلامیت شرط است، چون می خواهد فتوی بدهد، وجه تمایز حاکم با دیگران در اعلامیت و افق‌هیت نیست، بلکه حاکم باید کاردان باشد و مدیریت کند و مدیر باشد.

### سؤال: آیا حوادث واقعه مسائل مستحدثه مثل بیمه و بانک و غیره است یا خیر؟

جواب: نه منظور این موارد نیست، در این موارد تعبیر به مسائل می کنند، هر چند در این موارد نیاز به اجتهاد است و قطعاً باید به فقیه مراجعه کرد، ظاهراً اسحاق بن یعقوب می پرسد وظیفه چیست؟

مثلاً در دوران صفویه علما رفتند با حکام همکاری کردند این ربطی به استفتا و افتا ندارد؛ شرایط موجود اقتضا می کرد که بروند و مثلاً حکام را به سمت خوبی سوق بدهند، حکام در مسائل سیاسی مشکل داشتند و الا در نماز و روزه که مشکلی نداشتند.

**نکته:** فقیه حیثیت اعتبار دارد و فتوی می دهد، این قابل جعل نیست، حجیت در خود فرآیند استنباط وجود دارد؛ حیثیت اخبار دارد و این نیازی به جعل ندارد، اجرا نیاز به جعل دارد؛ لذا فرمایش امام به خود حکم کاری ندارد؛ بلکه مرحله اجراست، مجموعه قرائن نشان می دهد که لا اقل منحصر به بحث افتا نیست. /907/م